



خاطراتی از مرادوات آیت‌الله خامنه‌ای و استاد شهریار

شهریور روز بزرگداشت «شعر و ادب فارسی» است. بهانه‌ی این نام‌گذاری، وفات شاعر برجسته‌ی ایرانی، محمدحسین بهجت تبریزی (شهریار) است که به تعبیر رهبر انقلاب اسلامی باید او را «حکیم» خواند. به همین مناسبت آقای علی‌اصغر فردی، شاگرد این غزل‌سرای بزرگ، خاطراتی از مرادوات حضرت آیت‌الله خامنه‌ای و استاد شهریار را به رشته تحریر درآورده است.

علی‌اصغر فردی، شاگرد غزل‌سرای بزرگ شهریار، خاطراتی از مرادوات حضرت آیت‌الله خامنه‌ای و استاد شهریار را به رشته تحریر درآورده است.

خبرگزاری فارس: خاطراتی از مرادوات آیت‌الله خامنه‌ای و استاد شهریار به گزارش خبرگزاری فارس به نقل از khamenei.ir ، شهریور روز بزرگداشت 171#& شعر و ادب فارسی؛ است. بهانه‌ی این نام‌گذاری، وفات شاعر برجسته‌ی ایرانی، محمدحسین بهجت تبریزی (شهریار) است که به تعبیر رهبر انقلاب اسلامی باید او را 171#& حکیم؛ خواند. به همین مناسبت آقای علی‌اصغر فردی، شاگرد این غزل‌سرای بزرگ، خاطراتی از مرادوات حضرت آیت‌الله خامنه‌ای و استاد شهریار را به رشته تحریر درآورده است.

شهریارشناس

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای طبق اظهارات خود و با توجه به ذوق ادبی‌شان، از اوایل جوانی و دوران تحصیل در مشهد مقدس با آثار مرحوم استاد حکیم شهریار آشنایی داشته‌اند. نخست این‌که شهریار در سال‌های 1310 تا 1314 که دوران تبعید خود را در خراسان سپری می‌کردند، با آجله‌ی شاعران خراسان مانند مرحوم نوید، محمود فرخ، گلشن آزادی و غیره معاشر بودند. از همین جهت است که مرادوات آیت‌الله خامنه‌ای با أعظم شعرای مشهد که خود از مداومان انجمن‌های شاخص ادبی مشهد بودند، مزید بر آشنایی ایشان با احوال و آثار شهریار می‌شد. یک بار معظم‌له در دوران ریاست‌جمهوری فرمودند که حین فراغت از دراسات و مباحثات، گاه کنار حوض مدرسه‌ی علمیه‌ی مشهد اشعاری از شهریار را (مخصوصاً 171#&؛ علی ای همای رحمت؛ را نام بردند) با خود زمزمه می‌کرده‌اند و حتی یادم است که فرمودند معمولاً آن غزل را در دستگاه همایون ترنم می‌کرده‌اند.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای به نظر این‌جانب از برترین شهریارشناسان معدود هستند که از دیرباز در جریان احوال و آثار شهریار بوده‌اند. بنا به مسموعات نسبتاً دقیقم، ایشان حداقل سه دوره‌ی کامل آثار شهریار را مطالعه‌ی تنقیدی کرده و در حواشی، ملاحظات خود را یادداشت فرموده‌اند. در هر یک از ملاقات‌ها ایشان نکته‌های بدیعی درباره‌ی ظرائف اشعار استاد حکیم شهریار گفته‌اند. در هر یک از دیدارهای عمومی یا فردی با معظم‌له نکته‌هایی را افاده فرموده‌اند که توجه به آن مفاهیم، تعمق در آثار و احوال شهریار را می‌طلبد و مهم‌ترین نکته این‌که شخصیت راستین و پایه‌ی معنوی استاد حکیم شهریار را بهتر از ایشان کسی توفیق ارزیابی نداشته است. ایشان در ملاقات اعضاء و مهمانان کنگره‌ی یکصدمین سالگرد میلاد شهریار در سال 1385، شهریار را با اتکاء به أدله و إقامه‌ی براهین متقن علمی، 171#& حکیم؛ خواندند.

این نماز می‌شود اُحلی من عسل!

بلاشک می‌توانم بگویم که استاد یک شیفتگی و شوق بی‌بدیلی نسبت به امام و آقا داشتند. پس از انقلاب و تفویض امامت جمعه‌ی تهران به معظم‌له، مرحوم استاد با ایشان آشنا شدند و این آشنایی بلافاصله و شاید از همان اولین نظر به یک علاقه و عشقی بدل شد. استاد اهل عبادت و ذکر دائم بود و جز اخبار و خطابه‌های حضرت امام خمینی به تلویزیون نگاه نمی‌کردند، اما از نخستین هفته‌های نماز جمعه‌ی ایشان، مداوم و تعقیب‌کننده‌ی خطبه‌ها و کل نماز ایشان شدند، اما با چه کیفیتی؟

حتی نکته‌ای بین جوانان متدین متداول شده بود که این را کسی به اعتبار علاقه‌ی استاد حکیم به نمازهای آقای خامنه‌ای به ایشان نقل کرده بود و از آن پس استاد آن لطیفه را می‌گفتند و می‌خندیدند و به لطافت در باب بحث رایج وجوب نماز جمعه می‌گفتند: این وجوب قید دارد و اگر آقای خامنه‌ای بخواند، واجب است.

در تحسین و تجلیل نماز آقای خامنه‌ای می‌فرمودند: نماز با این شرائط می‌شود اُحلی من عسل. همه‌ی زیبایی‌ها و شرائط کمال در ایشان مجتمع است و نماز ایشان جشنواره‌ای از شیوایی‌هاست. امام جمعه‌ای که صدایی به این گرمی و بمی و گیرایی دارد، فصاحت و بلاغتی چندین، جزالت و سلاست بیانی چندان، لهجه و رعایت قواعد تجویدی در قرائت خطبه‌ی عربی هم مزید بر این‌ها و شگفت‌تر این‌که نماز را به آوازی دل‌آویز در مقامات می‌خواند. این می‌شود مجموعه‌ی زیبایی‌ها و مجموعه‌ی گل‌ها. این عشق استاد حکیم به اقامه‌ی نماز جمعه توسط آقا در شعری نیز بازتاب یافت.

یک روز فرمودند: آقای خامنه‌ای سوره‌ی منافقون را در گوشه‌ی رهاب تلاوت می‌کنند، اما رهاب یک روایت قدیم دارد که من از قدما آموخته‌ام. دستگاه ضبط صوتی بیاور که بخوانم و به آقای خامنه‌ای برسان. ایشان رهاب را بسیار کامل خواندند و غزلی را هم به دستخط خود نوشتند و توشیح به نام آقا کردند تا خدمتشان برسانیم. به اتفاق دوستی با دفتر معظمه تماس گرفتیم و سال 1364 بود که هم نوار و هم شعر را تقدیم ایشان کردیم.

بهترین غزل

پاییز 1359 گروهی از صداوسیما به تبریز آمدند و خواستند که با استاد حکیم گفت‌وگوی تلویزیونی انجام دهند. تا آن روز تقریباً کسی نمی‌دانست که موضع استاد حکیم شهریار نسبت به انقلاب اسلامی چگونه است. استاد ضمن گلایه‌ای رندانه و اشاره به غزل معروف خود گفتند که «171#&؛ حالا چرا؟»؛ و این‌گونه اظهار کردند که: باید از همان ابتدای انقلاب از همراهی وی با نظام بهره‌مندی می‌شد. استاد حکیم در آن دیدار تلویزیونی با مردم چند غزل و قصیده در تکریم انقلاب اسلامی و امام خمینی خواندند و در پاسخ به سؤال خبرنگار که کدام غزل را بهترین غزل می‌داند، جواب عجیب و گرانبهایی را دادند و گفتند به نظر من همین شعر مردم که می‌گویند «171#&؛ خدایا! خدایا! خمینی را نگهدار»؛ بهترین و زیباترین غزل است.

این حداکثر کمربستگی بلندآوازه‌ترین و بزرگ‌ترین شاعر معاصر با یک تفکر و یک رهبر بود که بسیاری از طیف‌های معارض را عصبانی کرد.

حکیم شهریار از همان ایام نخست وقوع انقلاب اسلامی، نظر به پیشینه‌ی دینی و ولایی افکار و عقایدشان، با انقلاب اسلامی و قیام امام همراهی جانانه کردند. به قول آقا «171#&؛ مرد کهنی»؛ که از معاشرت با همه‌ی اعتراض می‌کرد، در منتهای تواضع و چابکی به هر مراسمی که مربوط به یکی از موضوعات انقلاب بود، می‌رفتند و با گشاده‌رویی دعوات را می‌پذیرفتند و اثری می‌سرودند و می‌خواندند. بارها به این‌جانب اصرار می‌کردند که ایشان را به جبهه‌های جنگ و دفاع مقدس مشایعت و ملازمت رکاب کنم تا در جمع رزمندگان حاضر شود و آنها را حضوراً بستاید. ایشان برای همه‌ی متوئات و شعائر انقلاب، حتی کمیته‌ی انقلاب و امداد و بنیاد شهید و سوادآموزی و کشتار خونین حجاج ایرانی و شهداء و مجلس و قوای سه‌گانه و بسیج و سپاه و ائمه‌ی جمعه و خانواده‌های شهدا و رزمندگان و جانبازان و خلاصه برای هر موضوعی که مربوط به موضوعات انقلاب باشد، شاهکارها آفریدند.

نگاه هوشمندانه‌ی ایشان با یک درک سیاسی که ریشه در تاریخ همه‌ی ادوار بشکوه تاریخ اسلام داشت موجب می‌شد که در اشعار خود به نکات ظریفی متذکر شوند که امروز هم دارای کاربرد است. مثلاً این دو بیت را ببینید که با وضع امروز چه تطبیقی دارد و محتوی چه نگاه منیعی است:

در این محاصره‌ی اقتصاد و فتنه‌ی جنگ گرت تورم و کمبود بود خرده مگیر

ضعیف نیست مدیریت این فشار قوی است چرا که مهلت شیطان طویل نیست قصیر

ایشان در آن یک دهه، یک دیوان کامل پانصد صفحه‌ای شعر انقلاب ساختند که در حیاتشان دو دفتر حاوی آن اشعار را این‌جانب گردآوری و منتشر کردم، اما بیست سال است که هنوز دیوان مکتومی از ایشان منتشر نشده و همه‌ی دیوان‌ها ناقص و مخصوصاً فاقد آثار انقلابی استاد هستند.

روزی ایشان در اثر ذکاوت و تیزبینی رندانه و حکیمانه‌ی خود شعری به ترکی سرودند که ده سال بعد از آن جهان اسلام با مشکل آن یک بار دیگر به طور جد مواجه شد و آن دعوت کشورهای ترک‌زبان ترکیه و قفقاز و آسیای مرکزی به تغییر الفبا از لاتین و کریل به الفبای اسلامی بود که آن دو الفبا را الفبای شیطان و الفبای ما را الفبای قرآن خواندند و 10 سال قبل از فروپاشی شوروی آنها را به جهاد اسلامی و پیوستن به پیکره‌ی جنبش جهانی اسلام فراخواندند. این‌جانب شعر را با صدای ایشان آماده‌ی پخش از رادیو برون‌مرزی مرکز تبریز کردم که به زبان‌های ترکی استانبولی و قفقازی پخش می‌شد.

مدیر واحد و مدیر مرکز از پخش آن اجتناب کردند که نباید شوروی را در این بحران جنگ آزاده کنیم. من مراتب را به معاونت برون‌مرزی در تهران منعکس کردم و تلکسی از آن معاونت آمد که با پخش آن شعر مخالفت کرده بودند. تصویر نسخه‌ی مخطوط شعر را به انضمام همان تلکس و یک نامه‌ای در ایضاح مراتب را خدمت حضرت آیت‌الله خامنه‌ای بردم. ایشان با هوشمندی سیاسی و فرهنگی که دارند، به معاونت برون‌مرزی صداوسیما دستور فرمودند که شعر مکرراً پخش شود و یک نسخه‌ی صوتی ضبط‌شده از آنتن را هم به ایشان تقدیم کنند. آن شعر موج عظیمی در قفقاز و ترکیه ایجاد کرد که موجب ایجاد اصطکاکات فکری گسترده‌ای در آن جوامع گردید.

کنگره‌ی بزرگداشت استاد شه‌ریار به مناسبت هشتمین سالگرد میلادشان را برگزار کردیم. آقا هیأتی را به نمایندگی از سوی خود برای شرکت در آن کنگره اعزام فرمودند. شادروان دکتر محمود بروجردی قائم‌مقام وزیر ارشاد بود و آقای دکتر شیرازیان و معاونین وزیر ارشاد و شاعران م‌عنون تهران برای دیدار خصوصی و انتقال پیام آقا وقت ملاقاتی خواستند. در محل هتل آقای دکتر بروجردی به من گفتند که آقا هدایایی هم برای استاد فرستاده‌اند که موقع مناسبی برای تقدیم آن هدایا را در نظر داشته باشم. این موضوع موجب تشویش خاطر من شد، چون می‌دانستم استاد حکیم از پذیرفتن هرگونه هدیه‌ای اعراض خواهند کرد و اگر این اتفاق بیفتد، چون موضوع حکومتی و رسمی است، شاید در صورت بروز بهانه، سوءاستفاده و رد احسان تلقی شود. به هر حال به دنبال شیوه‌ای می‌گشتم که به منزل استاد رفتیم.

بعد از تعارفات آقای دکتر بروجردی هدیه‌ای را از جانب مقام محترم ریاست‌جمهوری تقدیم استاد کرد. استاد حکیم با ابراز امتنان پاکت را گرفتند و بی‌آن‌که به محتوایش نگاهی کنند، با قلم خود نوشتند که برای بنیاد بازسازی مناطق جنگی استفاده شود. سپس استاد بیانات خود را با ذکر معالی و فضائل آقای خامنه‌ای و مراتب عشق خود به ایشان آغاز کردند. استاد در آن کنگره یکی از بهترین و سخته‌ترین و پخته‌ترین غزل‌های شه‌ریارانه را به تجلیل از مقام رئیس‌جمهور محترم وقت به نام «#171; شهید زنده»؛ خواندند که بعضی از ابیات آن به شرح زیر است:

جهاد عشق تو پیروزی است پایانش که سایه‌پرور سیم‌رخ پور دستانش

تهمنتی چو تو از هفت‌خوان نیندیشد نهنگ عشق چه بیم از نهیب طوفانش

شهید زنده‌ی ما خود رئیس‌جمهوری‌ست که دست داده به قرآن که جان به قربانش

طبیعی بود که کشور و مسئولین مملکتی بعد از پیروزی انقلاب و ابتلائات پیاپی فرصت نوازش بزرگان ادبی و فرهنگی کشور را به دست نمی‌آوردند و استاد نیز متوقع نوازشی نبود و همه‌ی کارهای خود را حداقل ایفاء وظیفه‌ی شرعی می‌دانست و حتی شرمگین بود که چرا سالخورده است و امکان شرکت در حرب با کفار و عوامل کفر را ندارد و همین جهادی قلم از ایشان برمی‌آید. بنابراین مدتی هیچ‌گونه واکنشی از مسئولین به استاد و این قیام ایشان به عمل نیامد که من شخصاً از این موضوع آزرده می‌شدم تا آقا به تصدی ریاست‌جمهوری درآمدند و چندی بعد، از دفتر ایشان تماسی با ارشاد استان گرفته شده و سلام و احوالپرسی آقای رئیس‌جمهور را به ایشان ابلاغ کردند و مسئول روابط عمومی درخواست تمهیدی برای برقراری ارتباط کردند.

سخنرانی حراره و سازمان ملل

شبی استاد به بنده زنگ زدند و فرمودند: تلویزیون را می‌بینی؟ اگر نمی‌بینی، برو ببین، بعد صحبت کنیم. من برای دیدن تلویزیون رفتم و دیدم آقا در کنفرانس حراره ایراد خطابه می‌کنند. شاید تمامی مدت صحبت را بی‌اراده حتی مجال به خود آمدن برای نشستیم نیافتم و ایستاده گوش کردم. چنان هیجان‌زده بودم که بعد از اتمام نطق آقا، باشتاب به منزل استاد رفتم. شب دیروقت بود، اما استاد در کمال اعجاب و هیجان گریه می‌کردند و جملات برجسته‌ی آقا را تکرار می‌کردند که دانه‌دانه دردهای مسلمانان را برمی‌شمرد و منشوری برای جهان اسلام می‌پرداخت. استاد می‌گفتند: من فقط می‌گریستم و دستم بر دعا بود که خدایا این سید را از تمام بلیات من لایحتساب محافظت فرما.

باری دیگر نطق شاهکار آقا در سازمان ملل بود که با هم و به‌اتفاق تماشا کردیم. احتمالاً در این نطق بود که ایشان سرآغاز برخی از بندها را با منادای «#171; آقای رئیس‌جمهور!»؛ می‌گفتند و استاد حکیم سراسر این خطبه را گریان و داعی و دادخواه از خدا و دو دست به سوی عرش گوش داد و پس از پایان نطق، ساعتی بحث در پیرامون زوایای ظرائف و طرائف این خطابه‌ی تاریخی بود. همین سخنان را علی‌الصباح به ابیاتی ریختند:

جهاد بود که شخص رئیس‌جمهوری صلا‌ی عشق به گوش جهانیان درداد

خطابه بود ولی دیکته‌کرده‌ی جبریل که دل صدای خدا می‌شنفت از آن فریاد

غریو زینب کبری به خطبه چون طوفان.... خراب ساخته قصر یزید و ابن زیاد

فکنده زلزله در کاخ ارتجاع عرب ... به لرزه اردن و مصر است و بصره و بغداد

و این ابیات بعداً شعری کامل شد با عنوان «#171; هفته‌ی جنگ».

ابوالفضل مایی

یکی از روزهای تابستان سال 1365 بود که از روابط عمومی ریاست‌جمهوری زنگ زدند و گفتند که آقای رئیس‌جمهور عزم تبریز دارند و مایل هستند ملاقاتی با استاد تدارک شود که بهتر است چند تن از شعرای مَعنُون تبریز هم در آن دیدار ملتزم و مشایع باشند. روز بعدش معظم‌له به تبریز آمدند و چون حضور ایشان در منزل استاد یا منزل محل ورود آقا که منزل امام جمعه‌ی وقت بود، مناسب نمی‌بود، سالن استانداری را در نظر گرفتیم و حدود 20 تا 30 تن از شعرای تبریز را هم دعوت کردیم. بعد از نماز مغرب بنده استاد را از منزلشان به میعاد ملازمت کردم.

دیدار آقا و استاد حکایتی است که با کلام توصیف نمی‌شود. بسیار صحنه‌ی دل‌ویزی بود. از این جهت که من با تمامی رفتارها و سکنات استاد حکیم آشنایی دارم، برای من این نوع استقبال از استاد بسیار شگفت‌انگیز بود. این دو همدیگر را به آغوش کشیدند و استاد تا دست آقا را در دست گرفت، گریه‌ی عجیبی سرکرد. دست آقا را به سینه فشرد و گفت «#171; ابوالفضل مائی». آخر این چه شقاوتی است که با این دست چنین بکنند؟ گریان و دادخواه زمزمه می‌کرد و من گوش به این نجواها خوابانده. منظره تاریخی بود. گریه امانش نمی‌داد و تا دقایقی بعد از این‌که هر دو جلوس فرمودند، استاد همچنان می‌گریست و هنگام نشستن هم چندی دستشان را روی دست آقا گذاشته بودند. این واقعه، عینی‌تر هر باری بود که آقا در نماز دست به قنوت می‌گشودند. استاد هر بار در این ملاحظه، منقلب می‌شدند و اینک دیگر همان دست در آغوشش بود.

بعد از مبادله‌ی تعارفات، حضرت آقای خامنه‌ای از استاد خواستند اشعاری را بخوانند و استاد چند غزل از آخرین سروده‌هایشان را خواندند و سپس برنامه با اشعار دیگر شاعران حاضر ادامه یافت و به پایان رسید.

در پایان، آقا بیانات فاضلانه‌ای اشعار فرمودند و مراتب رضایت و حتی تعجب خود را از وجود چنین شعرای مقتدری در حول چراغ شعر استاد اظهار کردند و سپس برای صرف شام به تالاری دیگر منتقل شدیم. باز آقا در کنار استاد جلوس فرمودند و فرزندوار به استاد مهربانی‌ها می‌کردند. غذا به بشقاب ایشان می‌کشیدند و نان و آب تعارف می‌کردند و پیش از ایشان شروع به میل نمی‌کردند و پس از شام نیز چندی بیتوته ادامه یافت. صحبت‌ها از خراسان و شعر و حیدرآباد و اوزان و ظرائف و دقایق بلاغی و شعریات رفت و آقا از ساعات شبانه‌روزی استاد سؤال می‌کردند و استاد سیاق روزمره را توضیح می‌دادند تا آقا فرمودند که دیگر دیر هنگام است و مزاحمت برای استراحت استاد نشود و مجلس را به پایان بریم.

استاد نگاهی به من کردند و وقت را استفهام کردند. من عرض کردم که ساعتی از نیمه شب گذشته و استاد گفتند: چون آقای خامنه‌ای مسافرنده و خسته، رفع زحمت کنیم. به اتفاق به منزل برگشتیم. ساعت یک بامداد بود و استاد گفتند من خسته نیستم، بلکه قلباً مائل و شائق بودم تا صباح این معاشرت ادامه می‌داشت. استاد عجیب شکفته بودند. من در تمام آن‌همه سال‌ها استاد را چنین به وجد ندیده بودم؛ بسیار بانشاط. شهریار که عمری با آجله و اکابر رجال معاشرت داشتند و مؤانس مردانی چون ملک‌الشعراء بهار و میرزاده‌ی عشقی و سعید نفیسی و رهی معیری و دیگران بودند، بعد از مراجعت به تبریز جز مدت کوتاهی در همان اوائل که با رجال آن زمان تبریز معاشرت‌هایی داشتند، سال‌ها در خلوت و انزوایی زندگی کرده بودند و از جماعات بند و پیوند گسسته، در به روی خلق بسته و پیوسته با خدا مشغول بودند.

البته معاشرتی درخور شأن استاد حکیم کمتر اتفاق می‌افتاد و از این رو است که ایشان از آن مصاحبت سیر نشده بودند. تا دیر هنگام به مرور آن ساعات گذرانیدیم و همواره از نزاکت‌ها و نکته‌طرازی‌های آقا صحبت به میان بود. یادم هست که نکته‌ای از طرز افاده و بیان آقا را تأکید کردند و گفتند که این‌گونه ظرافت‌ها دیری است که منسوخ شده و کمتر کسی به این دقایق در گفتار عنایت می‌ورزند و یکی از آن ظرائف و طرائف افادات آقا این بود که در بیان خاطرات خودشان دائر بر علاقمندی دیرین به اشعار استاد گفتند: از ابتدای جوانی به خواندن و حفظ کردن اشعار ایشان مبادرت می‌کردم و حال که ایشان «#171; مرد کهنی» هستند و ... این عبارت را استاد نشانی دیگر از مراتب نازک‌رفتاری آقا تعبیر کردند و گفتند ایشان اگر هر عبارتی جز این را به کار می‌بردند، به این نزاکت نمی‌بود و این طرز خطاب شیواترین و بلیغ‌ترین نوع نکته‌طرازان‌های است که در توصیف یک پیرمرد می‌توان ساخت و پرداخت.

آن شب استاد بارها اشاره به دست مجروح آقا داشتند و روز بعد که مشرف شدم، شعری را پیش رویم نهادند که در آن این بیت‌ها بود:

شهید زنده‌ی ما خود رئیس‌جمهوری‌ست که چون وصی رسولش بود جمال غدیر

نگاه داشت به یک دست پرچم اسلام که خونبهای ابوالفضل می‌زند شمشیر

به قدّ اوست قبای ریاست جمهور که خلعتی است الهی و نیستش تغییر

نسخه‌ی قدیمی «حیدر بابا«

در دوران ریاست‌جمهوری، بین آیت‌الله خامنه‌ای و استاد شه‌ریار مراسلاتی انجام می‌گرفت و ادامه داشت. مثلاً یکی از خویشان استاد حکیم نسخه‌ای از چاپ قدیم منظومه‌ی شاهکار جهانی استاد حکیم به نام «حیدر بابا« را پیدا کرده بودند که استاد آن را به قول خودشان «نسگل« کردند به آقا داده بشود و با قلم خود یادداشتی به همراه یک قطعه شعری که ارتجالاً به همان مناسبت تقدیم نسخه حیدر بابا سرودند و نوشتند.

شاعرنوازی

یک بار استاد به من گفتند که دلم برای شنیدن صدای آقای خامنه‌ای تنگ آمده است و کاش می‌شد که تلفنی اظهار عشقی به ایشان می‌کردیم. استاد معمولاً با تلفن صحبت نمی‌کردند و حتی با آداب صحبت تلفنی هم آشنا نبودند. مثلاً «الو« نمی‌گفتند یا تعارفات متعارف در صحبت‌های تلفنی را مراعات نمی‌کردند و به‌شدت از صحبت با تلفن استنکاف می‌کردند. این است که برای من بسیار عجیب بود. تا بنده زنگ زدم و مسئول دفتر آقا گفتند که آقا در جلسه‌ی فوق‌العاده‌ی شورای عالی دفاع با فرماندهان نظامی هستند، اگر فوریت دارد که در داخل جلسه به اطلاعشان برسانیم و اگر اضطراری نیست که ما تماس را بعد از جلسه برقرار می‌کنیم. بنده عدم اضطرار را گفتم و خواهش کردم که در صورت فراغت ارتباط حاصل شود. حتی یک ربع ساعت نگذشته بود که زنگ زدند و صحبت کردند. این یکی از نمونه‌های قابل‌مثال کیفیت معاشرت و شاعرنوازی یک رئیس‌جمهور در جهان معاصر بود.

آخر شاهنامه

آقا در طول مدت استراحت استاد در یکی از بیمارستان‌های تهران یک یا دو بار شخصاً از استاد عیادت به عمل آوردند و به‌کرات و مراتب هیأت‌هایی را برای عیادت از استاد به نمایندگی خودشان اعزام می‌فرمودند.

اما آخر شاهنامه مشکورتر بود. نزدیک صبح 27 شهریور سال 1367، استاد به پرستار می‌فرمایند که چراغ اتاق را روشن کن و برو که من مهمان خواهم داشت. پرستار نقل کرد که استاد حکیم سرشان را به طرف درگاه اتاق برگردانده و خیره مانده بودند. باری که سر زدم، با تبسمی به من فرمودند: مهمانم آمد؛ ما را تنها بگذارید دخترم. من هولناک و کمی ترسان از اتاق خارج شدم، اما لحظه‌ای بعد فکر کردم که من نباید مریض بدحال را به حال خود رها کنم و تا به اتاق برگشتم، استاد خرقة تهی کرده و به سوی ملکوت‌علا عروج کرده بودند. و این اتفاق در ساعت 4.45 دقیقه‌ی بامداد 27 شهریور افتاده بود.

بعد از نماز صبح، در اولین ساعت روز، حضرت آقا شخصاً به بیمارستان رفته و با استاد حکیم شه‌ریار تودیع فرموده بودند. شاهدی مراتب تودیع آقا با استاد را بسیار عجیب تعریف کرده است که چون شخصاً ناظر نبودم، از نقل مراتب و دقائق احترام آقا نسبت به پیکر استاد امتناع می‌کنم. بعد از ساعتی از دفتر آقا به این‌جانب زنگ زدند و مراتب استمالت و تسلیت معظم‌له را به این‌جانب ابلاغ کردند و اوامر ایشان را منتقل کردند که نظر مبارک، برگزاری باشکوه مراسم تدفین و فاتحه‌ی ایشان بود که هر مانع و مشکلی هم پیش آید، به خودشان گزارش کنیم که نسبت به رفع و حل آن إصدار امر کنند.

چنین هم شد؛ زمزمه‌هایی پیدا شدند که پیکر استاد حکیم شه‌ریار را در مکان‌هایی مانند حرم حضرت سیدعبدالظیم یا در روستای نیاکانی و دامنه‌ی حیدر بابا دفن کنند و چون اما طبق برنامه‌ی مسبوق، مراتب انتقال پیکر استاد به مقبره‌الشعراء تبریز را فراهم آوردیم. مقامات استانی مصرماً می‌خواستند که بنا به ملاحظات، مراسم تدفین لدی‌الورود انجام گیرد و نظر این‌جناب برگزاری مراسم تدفین سه روز پس از فوت بود که باز متوسل به دفتر مقام مکرم ریاست‌جمهوری شدیم و آن نحو معاضدت نیز معمول گردید. ظرف این سه روز تمام تمهیدات برای برگزاری در حدّ‌اعلای شوکت و حشمت صورت گرفت و تمام علاقمندان را فرصت مشارکت حاصل شد و باز هیأتی عالی از وزرا و نمایندگان ویژه‌ی رئیس‌جمهور از سوی حضرتشان اعزام شد.

پیام تسلیت بسیار متینی با امضای ایشان صادر شد و حسب امر ریاست محترم جمهور وقت، هیأت دولت یک روز عزای عمومی اعلام کرد و در سطح استان نیز به اعلام سه روز عزای عمومی نائل شدیم. پس از چهل‌ام استاد حکیم شه‌ریار، بنده به پاس ابراز شکران و امتنان از بابت همه‌ی لطف‌های لایعدّ و لایحصای ایشان، به دیدار ایشان رفته و یک طرح حاوی شانزده بند را در جهت تداوم تبجیل و تجلیل از مقامات ادبی و عرفانی استاد حکیم شه‌ریار را به پیشگاهشان تقدیم کردم که حقاً و انصافاً یکایک مفاد آن طرح در حد و

درجه‌ی أَعلا با مزائد دیگر پیرو اشارت معظمله انجام شد.

امروز بر حسب همان برکات، شاهد تکریم رسمی یاد و نام استاد هستیم و چون ذکر همه‌ی مسائل را مناسبتی نیست، از بیان برخی فتنه‌ها إِعراض می‌کنم که اگر هنوز توجهات شاعرنوازانه‌ی ایشان نمی‌بود، بسیاری از معاندان و یا ساده‌لوحان مانع و رادع مراتب تکریم استاد می‌شدند که آخرین آن، حيله‌ی تغییر تقارن روز شعر و ادب با سالروز درگذشت استاد حکیم شهریار بود که باز با نیم‌نظر معظمله رفع شد.